

بدعت‌های مربوط به تثلیث
بدعت آریوس (آریانیزم)
قسمت سوم

در دو بحث گذشته دیدیم که چگونه آریوس که تحت تاثیر نوشته‌ها و تفکر آریجن قرار گرفته بود، به انحراف کشیده شد و نه تنها خود، بلکه عده کثیری از ایمان‌داران را نیز به انحراف و تباهی کشاند. در این مقاله نقشی که آتاناسیوس در این ماجرا بازی کرد را مورد دقت قرار خواهیم داد و نکات عملی انحراف آریوس را معرفی و بررسی خواهد کرد.

آتاناسیوس قدیس

زمانی که آتاناسیوس به همراه اسقف و معلم خود الکساندر به شورای بزرگ نیکیه رفت، شماس جوانی بیش نبود. ولی با وجود جوانی خود، مدتها بود که علم مبارزه با بدعت آریوس را به دست داشت و به خاطر پایمردی‌اش نسبت به آموزه راست، بهای گزافی هم پرداخت کرد. در شورای اول نیکیه، اسقفان، به هر دلیل، بدعت آریوس را رد کردند. عبارت «خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی که مولود است و مخلوق نی و او را با پدر یک ذات است...»، به خاطر تلاش راست دینان به رهبری آتاناسیوس بود. ولی از آنجا که عده کثیری از اساقفه در خفا آموزه‌های آریوس را پذیرفته بودند، آتاناسیوس را حتی در پنج شورای بعدی نیکیه راه هم ندادند و به همین دلیل است که جمله معروف «آتاناسیوس علیه جهان» یا *Athanasius contra mundum* درباره او گفته شده است.

گفتیم که آریوس منکر الوهیت عیسی نبود، لیکن وی با استناد به برخی از گفته‌های عیسی ثابت می‌کرد که عیسی دارای الوهیتی کم‌تر و دارای درجه‌ای پائین‌تر از پدر بود. به عبارت دیگر، خدای پدر، پسر و روح‌القدس را به ترتیب خلق کرد تا کارهای او را به پیش ببرند. به همین خاطر است که این جمله به آریوس منصوب است که گفت: «زمانی بوده است که مسیح نبوده است». منطق ساده‌اندیشانه آریوس عامل جذب اسقفان ساده لوح به سوی افکار او بود. آنچه که باید دانست این است که فرایند تفسیر ما از کلام خدا باید در چهارچوب الهیات و نجات‌شناسی ما قرار داشته باشد و نجات‌شناسی و الهیات ما نیز باید به نوبه خود تاثیر گرفته از تفسیر صحیحمان از کلام خدا باشد. به بیانی دیگر، رابطه میان نحوه تفسیر کلام و علم الهی و گرایشهای الاهیاتی ما، رابطه‌ای ناگسستنی و انکارناپذیر می‌باشند. به همین دلیل است که شبانان و واعظین عزیز باید به طور آگاهانه و هوشمندانه هرمنیوتیک (روش تفسیر

کلام) مناسب را با توجه به این رابطه میان الاهیات و نجات شناسی از یک سو و پیام کلام خدا از سوی دیگر، را اتخاذ کنند.

آتاناسیوس بیش از آنکه فیلسوف و یا عالم علم الهی باشد، یک شبان بود و به همین دلیل تمام هم و غم او در نجات جانها و سلامتی رابطه مسیحیان با خدا خلاصه می‌شد. دقیقاً به خاطر همین دلمشغولی نجات‌شناختی او بود که آتاناسیوس توانست پاشنه آشیل بدعت آریوس را شناسایی کرده هدف قرار بدهد. او نمی‌خواست که فرزندان خدا از پرستش مسیح و رشد روحانی که به خاطر پرستش مسیح نصیب انسان می‌شود غافل بمانند و به همین دلیل، او بحث تثلیث را از حیطة مباحثات فلسفی و الهیاتی خارج ساخته به محیط آشنای شبانی و نجات شناسی وارد نمود.

اگر پرسش اصلی آریوس این بود که: «طبیعت رابطه اقانیم در تثلیث چگونه است؟»؛ پرسش و جان کلام آتاناسیوس این بود که: «جانها چگونه نجات پیدا می‌کنند؟» و با استفاده از همین پرسش ساده و جلب کردن توجه اساقفه به همین مطلب ساده، و در عین حال عمیق بود که او توانست نظر کلیسا را به اهمیت تثلیث در امر نجات و خطر بدعت آریوس جلب کند. آتاناسیوس می‌پرسید: «چگونه می‌شود که خدایی درجه دوم (عیسی از نقطه نظر آریوس) قدرت کامل و درجه اول نجات گناهکاران را داشته باشد؟ اگر انسانها نسبت به خدای پدر گناه می‌ورزند، پس چگونه است که خدای درجه دومی مانند خدای پسر قدرت رفع گناه و بخشش را دارا می‌باشد؟ آتاناسیوس بر پایه همین منطق نشان می‌داد که عیسی مسیح باید به طور کامل خدا باشد تا بتواند به طور کامل کار نجات بشر را به تکمیل برساند. بر اساس همین منطق است که جمله آتاناسیوس به یکی از مشهورترین جملات نجات شناسی مبدل شد؛ آتاناسیوس می‌گفت: «آنچه را که خدا نتواند بر خود بگیرد، نمی‌تواند نجات بدهد». به عبارتی دیگر، لازم بود که خود خدا (نه پیامبران و نه فرشتگان، و نه حتی خدای درجه دومی) به میان ما انسانها بیاید و تمامی بشریت ما را بر خود بگیرد تا بتواند ما را به طور کامل و شایسته نجات بدهد.

آتاناسیوس می‌گفت: «هیچ کس به جز منجی که در ابتدا همه چیز را خلق کرد، قدرت نداشت که فانی را به باقی تبدیل نماید. هیچ کس به جز آنکه از ازل¹ در شباهت پدر بود، قدرت آن را نداشت که شباهت گم شده نسل بنی آدم را بدو بازگرداند. هیچ کس به جز خداوند عیسی مسیح که خود حیات ابدی بود نمی‌توانست فناپذیران را حیات جاودانی عطا نماید. هیچ کس به جز کلمه ازل¹ که فرزند یگانه و مولود جاودان پدر است توانایی شناساندن پدر به ما و نابودی بت‌پرستی در ما را ندارد».

¹ توجه داشته باشید که بر طبق تعلیم آریوس، زمانی بوده است که خدای پسر نبوده است پس طبق آن تعلیم، خدای پسر از ازل در شباهت پدر وجود نداشته است.

این نکته آخر، مرکز ثقل تفکر راست دینی آتاناسیوس بود، او می‌گفت که تنها به وسیله شناخت و ارتباط نجات‌بخش با خدای کامل و حقیقی است که بیماری کشنده بت پرستی در ما علاج خواهد شد. ایراد اصلی او به بدعت آریوس این بود که آن بدعت مانع پرستش حقیقی فرزندان خدا می‌گردید. خداوند عیسی مسیح به زن سامری فرمود: «پرستندگان حقیقی خدا را در روح و راستی پرستش می‌کنند». بر اساس تعلیم انجیل یوحنا و کلام صریح خداوند عیسی، او خود «راستی» و «حقیقت» است. ایرادی که بر آریوس وارد می‌آید این است که خدایی که آریوس معرفی می‌کرد، خدایی ناشناخته و ناشناخته شدنی است زیرا مکاشفه عیسی مسیح را تنها به عنوان جلوه و مکاشفه خدایی درجه دو می‌توان پذیرفت. آتاناسیوس به خوبی از این حقیقت آگاه بود که ما انسانها به شباهت خدایی متبدل خواهیم شد که مورد پرستش ماست. یوحنا یوحنا رسول در اولین رساله خود به ما مژده می‌دهد که «ای حبیبان، الآن فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید. و هر کس که این امید را بر وی دارد، خود را پاک می‌سازد چنانکه او پاک است» (اول یوحنا ۲: ۳-۴).

نتیجه عملی و شبانی این دو دیدگاه کاملاً آشکار است. از یک سو پیروان امروزی بدعت آریوس را در گروه شاهدان یهوه ملاحظه می‌کنیم که خدایی سخت‌گیر و شریعت‌گرا را پرستش می‌کنند و امیدشان به این است که شاید روزی عبادت و اطاعتشان مقبول خدای پدر (که بدرستی هم نمی‌شناسندش) قرار گرفته، شانسی برای زندگی ابدی در زمین جدید خدا را بدست بیاورند. از سوی دیگر، منطق ساده آتاناسیوس را مشاهده می‌کنیم که امید بخش است و به ایمان‌دار نوید آرامش و نجات بیکران می‌دهد. نتیجه این منطق آتاناسیوس جمله مشهور اوست که می‌گوید: «خدا انسان شد، تا اینکه انسان بتواند مانند خدا بشود». وسوسه‌ای که آدم اول با آن دست به گریبان شد وسوسه خدا شدن بود. خطای آدم این بود که خواست از طریق شیطان، از طریق غرور، و از راه تمرد به هدف برسد. زمانی که خدای کامل، انسانی کامل شد، راهی از فیض در مقابل انسانها گشوده شد که به خواسته دیرینه خود دستیابی کنند، اما نه از طریق گناه و تمرد و غرور بلکه به واسطه آنکه مرگ و گناه ما را کاملاً بر خود گرفت تا الوهیت، قدوسیت، و حیات خود را به ما تفویض کند. لازم به ذکر است که این نحوه تفکر در کلیساهای ارتدکس شرق جای مهمی را در الیهات نجات شناختی‌شان به خود اختصاص داده است. حال آنکه، کلیساهای پروتستان از این ادبیات استفاده نمی‌کنند و بر عکس همین مطلب را با استفاده از عباراتی نظیر «به شباهت عیسی در آمدن» یا «روند مقدس شدن» بیان می‌نمایند.

در مقاله آینده راجع به نسطورینزم تفکر خواهیم کرد و تعالیم نسطوریوس و خطای الیهاتی او را با هم بررسی خواهیم نمود.